

## ملاحظات انتقادی در مورد دو جزوه از رفقا عبدالله مهتدی و محمد شافعی

ایرج فرزاد

اخیرا دو نوشته از رفقا عبدالله مهتدی و محمد شافعی در انتقاد به مواضع رفیق منصور حکمت و دفتر سیاسی در رابطه با وقایع کردستان عراق و جنگ خلیج انتشار داخلی یافته است. از آنجا که هر دو نوشته در محتوی گرایش معینی را تعقیب میکنند - گر چه رفیق محمد ادعا می کند که به روش های برخورد رفیق منصور حکمت اعتراض دارد و ظاهرا وارد بحث محتوایی نمیشود - لازم دانستم که بطور اجمال نظر خودم را در این مورد بیان کنم.

رفیق عبدالله به دفاع از قطعنامه های ارائه شده خود به دفتر سیاسی و مقاله مندرج در کارگر امروز در تقابل با نقد رفیق منصور می پردازد. اگر بخواهم روح حاکم بر جزوه ۲۵ صفحه ای رفیق عبدالله را برشمارم دو نکته برجسته میشوند: اول اینکه رفیق منصور در نقد خود اشتباه دفتر سیاسی یعنی انکار انقلاب و قیام مردم عراق و مشخصا کردستان را تکرار می کند و دوم اینکه نقد رفیق منصور علاوه بر آن، مجموعه ای از نکات و مسائل نادرست و نیز روشهای غیر اصولی را به اشتباه مذکور اضافه مینماید. اعتراض رفیق محمد شافعی اساسا به مورد اخیر یعنی بکار گرفتن روشهای غیراصولی از جانب رفیق منصور حکمت میپردازد، بنابراین از نظر من اگر این دو نکته را در نوشته رفیق عبدالله بشکافم، به اعتراضیه رفیق محمد هم پرداخته ام.

من ابتدا سعی میکنم "اصل موضوع مورد اختلاف" یعنی انقلاب و قیام مردم عراق و مشخصا کردستان را آنطور که در قطعنامه های رفیق عبدالله آمده اند مورد اشاره قرار دهم و سپس به روشهای برخورد بپردازم. همینجا یادآوری کنم که هم دو قطعنامه و هم مقاله کارگر امروز رفیق عبدالله در شرایطی نوشته شده بودند که خود رفیق هنوز اطلاعات دقیقی از چند و چون آن "خیزش توده ای" در دست نداشته است. اما حقیقتی که همه میدانستند، این بود که تقریبا همزمان با لت و پار شدن هزاران سرباز عراقی در جریان عقب نشینی از کویت، توسط نیروهای مجهز آمریکائی و متحدینش، جبهه ای متشکل از همه نیروهای سیاسی کردستان با حزب شیوعی عراق و نیروهای حزب الله عراق که مقرشان در تهران است، تشکیل یافت و در نشستی در بیروت، این جبهه، حجت الاسلام (یا آیت الله) حکیم را به ریاست خود برگزید. اگر متد و تاکتیک مارکسیستی در برخورد به انقلاب را هم ندیده بگیریم و به تجربه صرف رجوع کنیم، تجربه حی و حاضر انقلاب ایران در سال ۵۷ میگوید اتفاقا

نباید از چنین انقلابی با چنین ترکیبی در رهبری آن حمایت کرد. من میپرسم چرا ما از حرکت‌های مردم در کشورهای بالتیک و اروپای شرقی حمایت نمیکنیم؟ مگر اتفاقاً حکومت‌های سرکوبگر این حرکات نیز بنا به دلایل دیگری تضعیف نشده و در معرض سقوط نبودند؟ مگر در ماهیت سرکوبگرانه و ضدکارگری و ضد مردمی این نوع حکومتها تردیدی داشتیم؟ و یا مگر مردم شرکت کننده در این جنبش‌ها را مردمی که حقوقشان پایمال شده است، نمی‌شناسیم؟ مگر نه اینست که رهبران این حرکات هم هیچ جنبش عادلانه‌ای را در دنیا مورد خطاب قرار نمی‌دهند و حامیان خود را بوش و تاچر میدانند؟ باین اعتبار ما هیچ "لحن ملایمی" را در قبال آنها مجاز نمیدانیم و به نظر من نباید در نامیدن ماهیت ارتجاعی آنها و جنبش‌شان، کوچکترین تردیدی بخود راه داد. بهمین قیاس من نمیتوانم حرکت جبهه‌ای که در آن همتای خمینی رهبر و رئیس آنست را ارتجاعی ننامم، خصوصا اینکه رفیق عبدالله در قطعنامه‌اش از دفتر سیاسی خواسته است به اتحادیه میهنی کردستان پیام همدردی داده شود و ابراز همبستگی شود. و من نمی‌فهمم چرا اگر این شیوه برخورد رفیق عبدالله ناسیونالیستی نامیده شود، شکوه می‌کند و آنرا تلاشی برای صدور احکام "عمومی" در قبال ناسیونالیسم از جانب رفیق منصور حکمت بدون کوچکترین استدلالی در اثبات این ادعا می‌بیند؟ آیا دلیل "خاص" تری غیر از این لازم است؟

اینکه بعدها به یمن آمدن رفقائی از ک. ر. کومه له اطلاعات دقیق تری از آن حرکت بدست آمد و معلوم شد که حرکت شورائی هم در کار بوده است، هیچ دلیلی در اثبات صحت جهت گیری‌ای که جنبش ضد دیکتاتوری علی‌العموم را مدنظر دارد، نمیتواند باشد و در این زمینه من کاملا با این حکم رفیق منصور حکمت که فاز اول در فاز دوم حکم راند، موافقم. از این گذشته، اگر این خیزش توده‌ها را از شرایط مشخص وقوع آن، یعنی حضور نظامی امپریالیسم آمریکا و متحدینش و دل بستن کامل نیروهای ناسیونالیستی باین اردوگاه، منتزع کنیم و این جنب و جوش را با حرکت شورائی و ایجاد کمیته‌های انقلاب یک کاسه کرده، تحت عنوان یک "انقلاب خلقی" مورد ارزیابی قراردهیم، یعنی خیلی ساده به شیوه چپ پوپولیستی در برخورد به انقلاب ۵۷ عمل کنیم، مسئله طبق شیوه‌ای که رفیق عبدالله بآن اشاره کرده است، برای یک ناظر خارجی یک دنیا سوال، ابهام و تناقض طرح میکند که بهیچ وجه نمیتواند آنها را حل کند. رفیق عبدالله مینویسد "توده کارگر و زحمتکش، توده تحت ستم، تظاهرات کردند، شعار دادند، مطالباتشان را مطرح کردند، درجه‌ای از اتحاد و تشکل را که در این لحظات ضروری است از خود نشان دادند، بپاخواستند، مراکز و مقرهای دولتی را با قیام خود درهم کوبیدند، خود را مسلح کردند، و درعین حال و بالاخره شوراها را هم درست کردند." درعین حال رفیق عبدالله در قطعنامه‌های خود سیاست ما در برخورد باین قیام را چنین تعیین میکند: "سیاست و روش ما در برخورد به این اوضاع بطور خلاصه باید بر هوشیاری و مقابله باخطر ناشی از دخالت و عملیات نظامی جمهوری اسلامی علیه نیروهای ما در مرز، حفظ نیروهای خود و تقویت و انسجام سیاسی و تشکیلاتی آنها و بالا بردن آمادگی برای برخورد با شرایط جدید، حفظ اعتبار کومه له و احترام و محبوبیت آن در کردستان عراق، تداعی نشدن با رژیم عراق و ابراز سمپاتی با مردم و مشکلات و مشقات و نیز امیال عادلانه آنها، کمک (در حد امکان) به شکل گیری و تقویت جریانهای کارگری مستقل مبتنی باشد و در عین حال نباید روابط ما را با دولت مرکزی خصومت آمیز کرده و انتقام جوئی آنها را تحریک نماید و آینده حضور ما در آن منطقه را در صورت تثبیت دولت کنونی عراق بخطر بیندازد." اگر واقعا انقلابی بآن صورت که رفیق عبدالله توصیف کرده است رخ داده است چگونه میشود از آن حمایت کرد ولی روابط ما با دولتی که این انقلاب علیه آن روی داده خصومت آمیز نشود؟ و چگونه است که از دفتر سیاسی خواسته میشود در همان حال به قطب درونی مخالف همان انقلاب یعنی رهبران ناسیونالیسم سنتی پیام همدردی داده شود؟؟ رفیق عبدالله خود جواب این تناقض را چنین داده است: برای حفظ نیروهای خود در منطقه. ولی اینکه دفاع از انقلاب نشد. این یعنی همان شیوه آشنای ناسیونالیسم کرد در برخورد به انقلاب، یعنی برخورد دیپلماتیک به انقلاب، یعنی اتخاذ سیاستی که در عین حال همه را برای روز مبادا داشته باشی. آیا خود رفیق عبدالله فراموش کرده است که فلسفه وجودی همه جریانات ناسیونالیستی و از جمله اتحادیه میهنی کردستان، چنین پلاتفرمی است؟ اگر واقعا ک. ر. کومه له در عمل چنین سیاستی را به پیش برده باشند (همانطور که رفیق عبدالله ادعا میکند) به نظر من هم از لحاظ سیاسی و هم از نظر تشکیلاتی به خطا رفته‌اند. از نظر

سیاسی به دلیلی که برشمردم و از نظر تشکیلاتی باین خاطر که قطعنامه عالیترین ارگان حزب یعنی دفتر سیاسی را عملاً نادیده گرفته‌اند.

ممکن است این سوال طرح شود (همانطور که در نوشته رفیق عبدالله به نحوی طرح شده است)، که علیرغم همه اینها مسئله مورد اختلاف یعنی انقلاب و جنبش توده‌ها در عراق از قلم دفتر سیاسی افتاده است، غایت اینکه دفتر سیاسی میتواند شیوه درست برخورد به آنرا اتخاذ کند. ولی در این صورت آیا کمونیست‌هایی که نه ایرانی‌اند و نه کرد، به ما نمی‌گفتند "توده‌ها" که فقط در کشور همسایه شما و جایی که شما اردوگاه دارید، علیه بی‌حقوقی بیانخواستند، در رومانی هم جنبشی برپا شد، در فیلیپین و اریتره و خیلی از نقاط دیگر جهان مردم مسلحانه و غیر مسلحانه علیه بی‌عدالتی مبارزه میکنند، (از جنبش‌های کارگری که بگذریم) چطور شد انترناسیونالیسم یک حزب کمونیست از سر هم سرنوشتی ملی گل کرد؟ (زیرا رفیق عبدالله بصراحت چنین نوشته است: "بگذارید همینجا تاکید کنم که حتی اگر قیام مورد بحث قادر نمی‌شد این اشکال سازمان‌یابی را هم بخود بگیرد، اگر شوراها و شعارهای چپ را هم به آن ترتیب از خود بروز نمیداد، کماکان بعنوان پیاختستن مردمی تحت ستم علیه استبداد و بی‌حقوقی، بعنوان اعتراض توده کارگر و زحمتکش به شرایط زندگی‌شان و عرض اندامشان در مقابل وضع موجود، قابل پشتیبانی بود. طبعاً وجود عوامل فوق این پشتیبانی را ده چندان میکنند.") بنظر من این انتظار رفیق عبدالله از دفتر سیاسی حزب، خود رفیق را از نظر جهت‌گیری سیاسی و سطح درک از مارکسیسم به دوره قبل از کنگره دوم کومه‌له تنزل میدهد. اگر هم بعنوان یک سازمان خارجی مسئله را مبارزه ملت کرد در عراق برای حق تعیین سرنوشت در نظر بگیریم، معلوم نیست چرا رفیق عبدالله فقط مورد فلسطین را مثال آورده است - که در این صورت باز هم معلوم نیست چرا باید با هر بخاک افتادن مبارزین جنبش انتفاضه، با یاسر عرفات اظهار همدردی کنیم؟ و چرا این حکم نباید در مورد جنبش‌های ملی در شوروی هم صادق باشد؟ اگر رفیق عبدالله باین حکم خود اعتقاد دارد، میبایست مدتها قبل قطعنامه‌های مشابهی در حمایت از این جنبش‌ها و اظهار همدردی با رهبران‌شان را تدوین می‌کرد. ولی همه ما میدانیم که چنین مسئله‌ای روی نداد، باز این سوال طرح می‌شود که مگر آیا ملت کرد تافته جدا بافته است؟

نکته دیگری که رفیق عبدالله در نوشته‌اش بعنوان مورد اختلاف با دفتر سیاسی برمیشمرد، موضع نگرفتن در برابر رژیم عراق است. اگر موضع‌گیری در قبال رژیم عراق را جدی تلقی کنیم، مسئله باید به صورت یک تجدید نظر بنیادی در رابطه با دولت عراق طرح شود و آنوقت چندین سوال دیگر به اذهان متبادر میشود که باید به همه آنها پاسخ داد:

اول اینکه رفتار رژیم عراق با مردم آن کشور و از جمله با کردها سابقه بسیار قدیمی‌تری دارد و بنابراین نفس رابطه دیپلماتیک ما با این رژیم مورد سوال باید قرار گیرد، دوم اینکه اگر منظور این نیست و موضع‌گیری در دوره‌ای که جنبش و قیامی علیه این رژیم در جریان بوده، مورد نظر است، میبایست در کنار این موضع تکلیف امنیت رفقای ما در خاک عراق نیز روشن میشد، چون همانطور که میدانیم تجربه عواقب موضع‌گیری از این ضعیف‌تر را هم داریم، در این صورت یا میبایست به همه رفقایمان در خاک عراق بعنوان سیاستی تازه میگفتیم که "به وظیفه خود در قبال طبقه کارگر و کمونیست عراقی" عمل کنند. آنوقت تازه لازم بود که وظایف رفقا و نیز امنیت آنها را در قبال نیروهای ضد کمونیست و ضد کارگر اپوزیسیون نیز تعیین می‌کردیم. اما رفیق عبدالله چنین عمل نکرد و در مقابل در قطعنامه‌هایش ما را در مقابل همان نیروئی که در طول چندین سال فعالیت، برنامه‌های رادیوئی‌ش را با آیات قرآن آغاز می‌کرد و درجه تحمل رقیق‌ترین گرایش‌ها چپ را در درون صفوفش با تصفیه، دستگیری و زندانی کردن گروه "ملابختیار" (گروه "آلای شورش"، که آن زمان متعاقب دستگیری ملابختیار، شخص جلال طالبانی به کومه‌له در تحریک و حتی راه اندازی آن مظنون بود) را در دست داریم، کاملاً بی‌وظیفه می‌کند.

و اما چند کلمه‌ای هم در مورد شیوه برخورد رفیق منصور حکمت و دفتر سیاسی:

در میان مجموعه مسائلی که رفقا عبدالله و محمد تحت عنوان شیوه‌های نادرست برخورد طرح ساخته‌اند، چند مورد برای من واقعا تعجب آوراست. اول اینکه هر دو رفیق به برخورد دوگانه رفیق منصورحکمت در بکار گرفتن اصطلاح جنبش کردستان در مقاله‌های رفقا عبدالله و رضامقدم اعتراض دارند. تعجب من اینست که آیا این نقد درست است یا خیر؟ اگر درست است، مستقل از جایگاه متفاوتی که اصطلاح مذکور در مقالات نامبرده دارند، بخودی خود شامل هر رفیق دیگری نیز هست. و از آن تعجب آورتر اینکه رفیق عبدالله در دو پاراگراف بعد به "دانستن محل تولد" برای اتهام زنی اشاره میکند، یعنی خیلی صاف و ساده دلیل این "دوگانه گوئی و اتهام زنی" رفیق منصورحکمت را کرد بودن خود میداند و رفیق منصور حکمت را هم در این رابطه در موقعیت "فدائی" (و در نتیجه با موضع شوینیسیم فارس) قرار میدهد. رفیق عبدالله با تذکر خود در مقدمه نوشته‌اش می‌داند که محتویات این جدل هم اکنون در محافل رنگارنگ نقل میشود. آیا با این شیوه طرح مسئله، رفیق عبدالله نمی‌داند کدام گرایش و نیروها را در داخل و خارج حزب مخاطب قرار می‌دهد؟ هراندازه رفیق عبدالله از این مسئله آزرده شده باشد، حق ندارد با این شیوه برخورد دلیل دیگری بر این داعیه همه نیروهای ناسیونالیست کرد که انحراف کومه‌له را در پیوستن به حزب کمونیست (وبه تعبیر آنها حزب فارس‌ها) می‌دانند، بدست دهد. به راستی کدام شیوه غیراصولی است؟

دوم اینکه هر دو رفیق از یک نارسائی گرامری در نوشته رفیق منصورحکمت (آنجا که بحث "ازدوگاهتان" طرح شده است)، نتایج دلخواه خود را گرفته‌اند. چطور شد رفیقی که پایه‌ای ترین اسناد کومه‌له را تنظیم کرده است، و در چندین نوشته علنی و داخلی از "کومه‌له ما" اسم برده است، فقط با یک مورد - تازه اگر فرض کنیم رفیق در این حالت از ضمیر دوم شخص جمع استفاده کرده باشد - همه این علقه‌ها فراموش می‌شوند؟

سوم اینکه هر دو رفیق وقتی بحث انتقاد از اتحادیه میهنی کردستان طرح می‌شود به اختیارات رفیق منصورحکمت در عالیترین مرجع حزبی اشاره می‌کنند و رفیق عبدالله علاوه بر آن، توصیه خود رفیق منصور حکمت برای تماس با اتحادیه میهنی را یادآوری می‌کند. بنابراین بنظر رفقا اگر ایرادی بر این رابطه وجود داشته، بیش از همه متوجه رفیق منصور حکمت است. اگر یک مارکسیست خارجی در آینده تاریخ جریان ما را بخواند، شاید از روابط دیپلماتیک ما با هر جریان و دولت بورژوائی ایرادی نگیرد، اما قطعا به ما حق نخواهد داد که از سنت‌های روابط دیپلماتیک مان، اصول و تاکتیک‌های حزبی و طبقاتی را استنتاج کنیم. من فرض می‌کنم که رفیق منصور حکمت هیچ ایرادی به رابطه ما و اتحادیه میهنی نداشته است، آیا وقتی اتحادیه میهنی حقیقتا در جایگاه شبه کنترا قرار میگیرد، باز هم مجازیم به سنت رابطه ما و اتحادیه میهنی رجوع کنیم؟ و نباید در کنار رفیق منصور آن روابط گذشته را نیز مورد تجدید نظر قرار دهیم؟

نوشته‌های رفقا عبدالله و محمد ایرادات بسیار بیشتری دارند و من نخواستم وارد همه نکات آنها شوم، اما لازم میدانم بگویم که موضع هر دو رفیق (بویژه رفیق عبدالله با توجه به جایگاه و سابقه‌ای که دارد)، ناسیونالیسم کرد را در داخل و خارج حزب به تقلا خواهد انداخت و اتفاقا این موضع است که بطور واقعی دفتر بسته شده خرده حسابهای دیرین - چه در درون حزب کمونیست و چه خارج از آن - را بار دیگر به جریان می‌اندازد.